

تاریخ آتروپاتن

سرشناسه: علی‌یف، اقرار، ۱۹۲۴-۲۰۰۴م.
عنوان و نام پدیدآور: تاریخ آتروپاتن (آذربایجان باستان) / اقرار علی‌یف؛ ترجمه
مهناز صدری.
مشخصات نشر: تهران: فقتوس، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری: ۱۸۴ ص.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۱۱-۹۴۵-۴
یادداشت: نمایه
موضوع: آتروپاتن - تاریخ
شناسه افزوده: صدری، مهناز، ۱۳۲۸-، مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۰ع ۴۵/۱/۲۰۰۱ DSR
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۳
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۲۶۱۶۴۴۶

تاریخ آتروپاتن

(آذربایجان باستان)

اقرار علی یف

ترجمه مهناز صدری



این کتاب ترجمه‌ای است از:

ОЧЕРК ИСТОРИИ АТРОПАТЕНЬІ

Играр Алиев

Азербайджанское Государственное Издательство

Баку — 1989



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۰۷، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

اقرار علی‌یف

تاریخ آتروپاتن (آذربایجان باستان)

ترجمه مهناز صدری

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۱

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۴ - ۹۴۵ - ۳۱۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 311 - 945 - 4

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۹۰۰۰ تومان

سپاسگزاری

نخست بجاست یادآوری کنم که ترجمه این اثر (تاریخ آتروپاتن) را در سال ۱۳۷۴ به پایان رساندم، ولی به دلایلی چند کتاب به چاپ نرسید. در سال ۱۳۸۹ انتشارات محترم ققنوس که از وجود این ترجمه آگاه شده بود، با پیشنهاد چاپ آن به ترجمه جان بخشید. اینک، با سپاسگزاری از انتشارات ققنوس، لازم می دانم همچنین از آقایان:

کامبیز میربها به دلیل معرفی ترجمه تاریخ آتروپاتن به ناشر.

ع. روح بخشان به خاطر خواندن متن اولیه ترجمه در سال ۱۳۷۴ و یادآوری ها و تذکرات به حقشان در باب این ترجمه.

ارسلان فصیحی نویسنده، مترجم و ویراستار محترم و باتجربه که بر من منت نهادند و ویراستاری متن ترجمه را تقبل فرمودند، تشکر کنم.

مهناز صدری

فهرست

پیشگفتار نویسنده	۹
۱. آتروپاتن: سرزمین و ساکنان	۱۱
یادداشت‌ها	۵۰
۲. عصر پیش از هلنیسم در شرق: فتوحات اسکندر مقدونی، فروپاشی امپراتوری هخامنشی	۶۳
یادداشت‌ها	۷۰
۳. آتروپات ساتراپ هخامنشی در ماد: تشکیل دولت مستقل ماد آتروپاتن (ماد کوچک) در آذربایجان	۷۷
یادداشت‌ها	۸۸
۴. آتروپاتن در نظام دولت‌های هلنیستی	۹۱
یادداشت‌ها	۱۰۲
۵. آتروپاتن در ابتدای قرن اول میلادی جنگ با استیلاگران اجنبی	۱۰۷
یادداشت‌ها	۱۳۷
۶. یادمان‌های فرهنگی آتروپاتن	۱۴۷
یادداشت‌ها	۱۵۷
۷. دین، اوستا، آیین زرتشتی	۱۶۱
یادداشت‌ها	۱۷۶
نمایه	۱۷۹

پیشگفتار نویسنده

آتروپاتن نام یونانی پادشاهی‌ای است که ربع آخر قرن چهارم پ.م در آذربایجان و کردستان ایران و بخشی از جمهوری آذربایجان کنونی ایجاد شد و نزدیک به سه قرن و نیم به حیات خود ادامه داد. آتروپاتن کشوری غنی و قدرتمند بود که در آن کشاورزی، دامپروری و تجارت رونق فراوان داشت و شهرنشینی در شهرهای آباد آن توسعه یافته بود. آتروپاتن استقلال خود را نه تنها در تمام دوران استیلای مقدونیان در شرق، بلکه در دوران سلوکیان نیز حفظ کرد.

حکومت آتروپاتن در دوره هلنی که زمان تعادل دو فرهنگ یونانی و شرقی بود، توسعه یافت و بدین ترتیب فرهنگ، زبان و مکاتب مختلف یونانی در آتروپاتن رسوخ کرد، که البته در مقایسه با کشورهای دیگر شدت کم‌تری داشت.

پادشاهان آتروپاتن در جنگ با همسایگان خود هم فاتح و هم مغلوب بودند، ولی در برابر استیلاگران اجنبی با تمام قدرت ایستادگی می‌کردند. آنان ضمن ارتباط با کشورهای دور و نزدیک از طریق وصلت با شاهزادگان یونانی مقدونی، پارتی، سریانی و ارمنی با آنان روابط خویشاوندی برقرار می‌ساختند.

پادشاهان آتروپاتن در روم و مصر نیز از احترام برخوردار بودند. هم مؤلفان یونانی و هم مؤلفان رومی از آتروپاتن و آتروپاتنی‌ها یاد کرده‌اند. تأثیر آتروپاتن و ساکنانش بر همسایگان بسیار قابل توجه بوده است.

آیین زرتشت نقش عظیمی در حیات معنوی تقریباً تمام اقوام ایرانی‌زبانانش ایفا کرد. در آتروپاتن روند همگونی اقوام و قبایل مختلف منطقه با مادها صورت گرفت که در نتیجه آن تقریباً در قرن‌های آخر پ.م در این کشور قوم جدیدی پا گرفت و نام **Ātarpātākāna* که ریشه قانونمند نام آذربایجان است شکل گرفت.

دورهٔ موجودیت آتروپاتن مرحلهٔ مهمی در تاریخ کشور ما [جمهوری آذربایجان] محسوب می‌شود. آتروپاتنی‌های ایرانی‌زبان که در دوران باستان نسل‌های اعصار گذشته را در خود مستحیل کرده و از همان هنگام در شمال غرب فلات ایران می‌زیستند، اجداد بلافصل آذربایجانی‌هایی هستند که در قرون میانه زبان ترکی را که به سرزمین آن‌ها وارد شده بود پذیرفتند و تبدیل به قومی ترک‌زبان شدند. لیکن این موضوع به هیچ‌رو مانع از آن نمی‌شود که ما خود را از اخلاف آتروپاتنی‌ها و وارثان فرهنگ، به‌ویژه فرهنگی که آنان به وجود آورندهٔ آن بودند، ندانیم و همین امر بیش‌تر از هر چیز دیگر عامل علاقه و توجه ما به تاریخ آتروپاتن است.

آتروپاتن: سرزمین و ساکنان

آتروپاتن یا ماد کوچک که در قسمت شمال غربی فلات ایران واقع بوده، به طور کلی شامل آذربایجان و کردستان ایران می‌شده است. مرزهای آتروپاتن در دوره‌هایی حتی به قسمتی از نواحی جنوبی جمهوری آذربایجان و احتمالاً مناطقی از ماورای قفقاز نیز می‌رسیده است. آتروپاتن سرزمینی کوهستانی بوده و رودهای بزرگ و کوچک سرچشمه گرفته از کوه‌ها، آن را می‌پوشاندند.

رشته‌کوه‌های موازی زاگرس که در پاره‌ای از قسمت‌ها در حدود دویست کیلومتر عرض دارد، در غرب آتروپاتن واقع بوده است. در این ناحیه دره‌های زیاد و کوچکی قرار دارد که دسترسی به آن‌ها به علت تراکم بوته‌زارها و درختان جنگلی، به‌ویژه در دوران باستان، ناممکن بوده است. وسیع‌ترین دشت این ناحیه در جنوب دریاچه اورمیه قرار داشته است. در شمال آتروپاتن رشته‌کوه‌های قره‌داغ قرار دارد که رود قره‌سو از آن سرچشمه می‌گیرد و به ارس می‌پیوندد.

کوه‌های تالش که در قسمت‌هایی پوشیده از درختان انبوه پهن‌برگ و نیز رستنی‌های گوناگون ناحیه هیرکانیا بود و همچنین آن بخش از کوه‌های البرز که به کوه‌های تالش می‌پیوندد، حدود شرقی آتروپاتن را مشخص می‌ساخته‌اند.

محدوده جنوبی آتروپاتن تقریباً تا حدود کوه‌های الوند کشیده می‌شده است. نواحی نزدیک به اورمیه به علت وجود دره‌های حاصلخیز که به وسیله رودخانه‌های جَعْتُو (زرینه رود) و تاتائو (سیمینه رود) و نیز رودهای کوچک بسیار که از ذوب برف‌های کوه‌های سهند و سبلان و الوند جاری می‌شد، حتی در دیربازترین دوران باستان نیز به عنوان ناحیه‌ای پیشرفته از نظر کشاورزی و دامداری مشهور بوده است.

دریاچه اورمیه که بزرگ‌ترین دریاچه آتروپاتن بوده است در همین ناحیه قرار دارد. آب

این دریاچه به سبب داشتن نمک زیاد برای کشاورزی مناسب نیست، ولی به طوری که می‌دانیم در دوران باستان در کنار این دریاچه که با نام‌های ملان) تی‌ین یا کپوت خوانده می‌شده است، «کارگاه‌های نمک‌گیری» وجود داشته است (استرابون، XI، XIV، ۸).

قسمت بیش‌تر کوه‌های غرب ایران پوشیده از درختان پهن‌برگ است که در جاهایی به شکل انبوه و در دیگر جاها تنک روئیده‌اند. بیش‌ترین گونه‌ی این درختان عبارتند از: بلوط، زبان‌گنجشک، آتش، افرا، سپیدار، چنار، بید، مورد، پسته، گردو، بادام و همان‌طور که در بالا اشاره شد، به‌ویژه گیاهان بوته‌ای و درختچه‌ای نیز به فراوانی دیده می‌شوند. تاک و پیچک از مهم‌ترین گونه‌ی گیاهان پیچنده در این منطقه هستند و نیز انار و انجیر هم به‌وفور یافت می‌شوند. رودهای بزرگ منطقه عبارتند از: قزل اوزن (سفید رود)، قره‌سو که شاخه‌ای از ارس است، زاب کوچک، کرخه، کارون و غیره. به طور کلی منطقه پرآب نیست، ولی خاک آن در قسمت‌های پرآب بی‌نهایت حاصلخیز است. در دامنه‌ی کوه‌ها به‌ویژه کوه‌های زاگرس دره‌های حاصلخیز زیادی با انواع رستنی‌های ثمردار وجود دارد. در این منطقه، حتی در دوران باستان نیز گندم و جو فراوان به عمل می‌آمده است. به طور کلی زراعت در دیگر نواحی آتروپاتن نیز رونق بسیار داشته است.

استرابون در وصف حاصلخیزی هیرکانیا نوشته است که «از یک بوته‌ی تاک یک مِثرت (در حدود چهل لیتر. - نویسنده) و از هر درخت انجیر شصت مِدیمن (هر مِدیمن برابر است با تقریباً ۵۳ لیتر. بدون شک در تعیین عدد شصت غلو شده است. - نویسنده) شراب به دست می‌آمده است. از هر دانه‌ی گندم که بر زمین می‌افتد، خوشه‌ی دیگری می‌روید. زنبورهای عسل بر فراز درختان در پروازند و عسل از برگ‌های آنان روان است. همین وضع هم در ناحیه‌ی ماتی‌ین دیده می‌شود...» (XI، VII، ۲). ماتی‌ین در ناحیه‌ی غربی آتروپاتن واقع بوده است. ما همچنین می‌دانیم که در قزوین، واقع در جنوب غربی دریای خزر، از یک بوته‌ی تاک «محصول بس فراوان» به دست می‌آمده است (Evstafy، بند ۷۳۰). در منابع آشوری نیز سخن از «مشک‌های بی‌شمار شراب» رفته است که از نواحی آذربایجان جنوبی^۱ به نقاط دیگر حمل می‌شده است.

وجود مراتع فراوان در دامنه‌های شمالی و غربی فلات ایران سبب توسعه‌ی دامپروری در این نواحی شده بود. دامپروری از دیربازترین دوران باستان در آتروپاتن رونق بسیار داشته است.

۱. هر جا مؤلف عبارت «آذربایجان جنوبی» را به کار برده، منظور آذربایجان ایران است. ویراستار.

گونه‌های حیوانی متنوعی نیز در آتروپاتن وجود داشته است. در جنگل‌های قره‌داغ و تالش و نیز کوه‌های زاگرس تعداد فراوانی غزال، آهو، گراز، ببر، پلنگ، یوزپلنگ، گرگ و انواع جوندگان یافت می‌شده است. در منابع قدیمی ذکر شده است که کاسپی‌ها چگونه با «موش که نوعی آفت محلی بوده» مبارزه می‌کرده‌اند (الیان، XVII، ۱۷).

آتروپاتن سرزمین وفوراسب نیز بوده است. پلینی در توصیف آتروپاتنی‌ها می‌نویسد که اینان «مردمانی نیرومند هستند، سوار بر اسب می‌جنگند و به مقدار کافی ابزار جنگی دارند» (V، ۵۵). مؤلفان یونان و روم باستان از وجود گله‌های فراوان اسب و گاو و نیز بز و شتر که پشم آن‌ها مرغوب‌تر از پشم میلطی بوده است، در نزد کاسپی‌ها خبر داده‌اند (الیان، XVII، ۱۷). در آب‌های دریای خزر انواع ماهی از گونه‌های باارزش وجود داشته است. ما همچنین از توسعه صنعت ماهیگیری و تجارت ماهی در نزد کاسپی‌ها آگاهی داریم. شمار انواع پرندگان نیز به چند صد گونه می‌رسیده است.

آتروپاتن از نظر دارا بودن منابع خام و معادن، به‌ویژه رگه‌های فلزات که نقش بسیار عمده در توسعه تولیدات دستی و صنعتی داشته‌اند، بسیار غنی بوده است. مس، سرب و نیز رگه‌های بسیار غنی سنگ آهن، نقره، طلا و غیره در آتروپاتن وجود داشته و بسیاری از آن‌ها حتی در دوران باستان استخراج می‌شده است.

اساسی‌ترین ثروت این سرزمین را نفت تشکیل می‌داده است. در دوران باستان ترکیبی معروف به «روغن مادی» (آمیانس مارسلینوس، XXIII، ۶، ۳۷-۳۸) وجود داشته که از آن در عملیات جنگی (همان‌جا) نیز استفاده می‌شده و شامل نفت هم بوده است (همان‌جا). آتروپاتن سرزمینی ثروتمند با فرهنگ ممتاز و کشاورزی و دامپروری و صنعت و تجارت توسعه‌یافته و شهرهای آباد بوده است.

از میان آتروپاتن راه‌های مختلف بازرگانی می‌گذشته که هم اهمیت داخلی داشته است و هم اهمیت خارجی.

ثروت نهفته در این سرزمین حتی از دوران باستان نیز چشم‌طمع بسیاری از استیلاگران را به خود جلب کرده بود...

منظره قومی و وضعیت زبانی این سرزمین در عهد باستان، به سبب کمبود منابع، بس نامشخص است. لیکن منظره عمومی قومی و نیز تغییرات قومی-زبانی را که در ناحیه آذربایجان جنوبی و نواحی مجاور از اولین سده‌های هزاره اول پ.م رخ داده است، می‌توان به طور اجمالی ترسیم کرد.

نقش تعیین‌کننده در سرنوشت قومی این سرزمین را فتح ماننا به دست مادها رقم زد که به حکومت مستقل تقریباً سیصدساله در این سرزمین پایان داد. آشکار است که حکومت عامل مهمی در جریان‌های قومی رخ داده در بعضی نواحی به شمار می‌آید. عنصر قومی ماد در دوران پیش از هخامنشیان و نیز در طول قرون نقش بسیار مهمی در حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آذربایجان ایفا کرده است. به‌رغم برتری عنصر قومی ماد در آذربایجان جنوبی و نواحی مجاور با آن، ساکنان منطقه را اقوام مختلفی تشکیل می‌دادند. در این جا حتی در زمان هخامنشیان هم ساگارتی‌ها،^(۱) میک‌ها،^(۲) اوتی‌ها،^(۳) پاریکان‌ها،^(۴) اورتوکوریبانتی‌ها،^(۵) کادوسی‌ها،^(۶) داریت‌ها،^(۷) پانتیمات‌ها،^(۸) پائوسیک‌ها،^(۹) کاسپی‌ها،^(۱۰) ماتی‌ین‌ها،^(۱۱) ماردها،^(۱۲) پارس‌ها، اناریاک‌ها^(۱۳) و اقوام دیگر که با مادها در نیامیخته بودند، زندگی می‌کردند.

هکاته میلطی^(۱۴) و پس از او هرودت^(۱۵) به میک‌ها^(۱۶) که یکی از قبایل ساکن در کنار رود ارس بودند اشاره می‌کنند که به گزارش «پدر تاریخ» در وقایع سیاسی قرن پنجم پ.م. شرکت داشته‌اند. میک‌ها به همراه ساگارتی‌ها و اوتی‌ها و برخی قبایل دیگر ساکنان ساتراپی^(۱۷) چهاردهم را تشکیل می‌دادند و بدون تردید در ناحیه Mukan – دشت مغان امروزی –^(۱۸) به سر می‌برده‌اند. نام این ناحیه (Mukan) بی‌شک از نام قوم میک [به یونانی باستان Mux(ol) و عربی Muk(an)] گرفته شده است و نه از مغ‌ها (قرون میانه mug).^(۱۹) یکی شدن Mukan/Mugan، و از بین رفتن تفاوت میان این دو نام و کاربرد Mugan به جای Mukan مربوط به زمان‌های بعدی بوده و ناشی از ریشه‌شناسی عامیانه است.^(۲۰) به نظر می‌رسد که سبب آن وجود شمار زیادی از کاهنان زرتشتی – mug(ها) در آن ناحیه بوده است که در منابع هم به آن اشاره شده است.^(۲۱)

در منابع ما هیچ اطلاعی مربوط به تعلق قومی-زبانی mukan(ها) موجود نیست و فقط در این مورد یاقوت حموی (با استناد به ابن کلبی) اشاره‌ای دارد به این که Mukan (نام قوم میک‌ها «موکان») و برادر او جیلان (یعنی گیلان – نام قوم ایرانی‌زبان گیلانی و احتمالاً کادوسی‌های قبلی؛ در این باره به پلینی IV، ۴۸ مراجعه کنید) از نوادگان یافت و ساکنان طبرستان^(۲۲) بوده‌اند. چنان که ملاحظه می‌شود، این مطالب خود گواه آن است که Mukan‌ها در اوایل قرون میانه دیگر کاملاً ایرانی شده بودند.

شرکت میک‌ها را در حیات سیاسی امپراتوری هخامنشی بر حسب روایت هرودت^(۲۳)

می‌توان به دلیل وجود ایشان، همانند دیگر رعایای امپراتوری، در شمار سپاهیان خشایارشا در لشکرکشی به یونان در ربع اول قرن پنجم پ.م مسلم دانست. قوم بزرگ دیگری که در نواحی آذربایجان سکنی داشتند اوتی‌ها بودند که به روایت هرودت آنان نیز مربوط به ساتراپی چهاردهم می‌شدند.^(۲۴) «پدر تاریخ»^(۲۵) در هر دو موردی که از اوتی‌ها یاد می‌کند، نامشان را در کنار میک‌ها می‌آورد. از این رو نمی‌توان همجواری ناحیه سکونت اوتی‌ها [*uiti یا شاید از *outi یا *uti از OVTIOI, OVITIOI] را با آتروپاتن به روایت پلینی در طول رود ارس به‌ویژه در آن قسمت که Mukan‌ها سکونت داشتند، نادیده گرفت.^(۲۶)

بی‌هیچ تردیدی قوم معروف آلبانیای قفقاز یعنی اُتن‌ها - اوتی‌ها - اودین‌ها را باید تحت عنوان اوتی‌های هرودت جای داد که در دوران باستان و سپس در اوایل قرون میانه در اوتن (یا به قول مؤلفان ارمنی: اوتیک) و یا شاید در قسمت‌های جنوبی‌تر ساکن بوده‌اند. بازمانده‌های اودین‌ها تا قرن نوزدهم در منطقه قره‌باغ کوهستانی و وارتاشن - کوتکاشن زندگی می‌کردند و امروزه نیز در همین منطقه سکونت دارند.^(۲۷) اوتی‌ها هم مانند میک‌ها در ربع اول قرن پنجم پ.م با شرکت در لشکرکشی خشایارشا به یونان، پا به عرصه تاریخ نهادند.^(۲۸)

اولین اطلاعات موجود در باره کاسپی‌ها مربوط به قرن پنجم پ.م است. از آنان هم در منابع قدیمی شرقی^(۲۹) و هم منابع یونان و روم باستان^(۳۰) یاد شده است. کاسپی‌ها از قدیمی‌ترین و گسترده‌ترین نظام‌های قومی بودند، که احتمالاً با کاسیت‌ها و کاسی‌ها - کیسی‌ها خویشاوند بوده‌اند.^(۳۱) بدون تردید اسم دریای کاسپین [خزر] مأخوذ از نام آنان است. حدس زده می‌شود که اسم چندگذرگاه در قفقاز و سرزمین‌های نزدیک به آن (Caspia via, Claustra Caspiarum, ad Caspias portas) و چند شهر در هندوستان و آسیای میانه و همچنین نام شهر قزوین (از *Kaspen?)^(۳۲) از نام این قوم گرفته شده است. کاسپی‌ها به همراه پاوسی‌ها، پانتیمات‌ها و داریت‌ها ساکنان ساتراپی یازدهم^(۳۳) بودند. کاسپی‌ها در دوران نسبتاً بعدتری در پایتاکاران که قبلاً به سرزمین کاسپی‌ها شهرت داشت (در منابع یونان و روم باستان کاسپیانا و در منابع ارمنی *Kaspk)^(۳۴) در همسایگی اوتی‌ها سکنی داشتند.^(۳۵)

در منابع ما علاوه بر کاسپی‌های به اصطلاح «غربی» از کاسپی‌های «شرقی» هم که با سکاها در پانزدهمین ساتراپی ساکن بودند، سخن به میان می‌آید.^(۳۶)

در عین حال زمانی که مؤلفان یونانی و رومی از کاسپی‌های «غربی» سخن به میان می‌آورند، نباید فراموش کرد که آیا منظور فقط خود قوم کاسپی است یا «کاسپی»هایی که به گمان برخی از دانشمندان، قبیله‌های دیگر حوزه دریای خزر است که نام آن‌ها در آن دوران اولیه برای ما معلوم نیست. در هر صورت همه آن‌ها ساکنان آذربایجان بوده‌اند، قسمتی در شمال و قسمتی در جنوب.

بنا بر اطلاعات موجود کاسپی‌ها با کشاورزی، دامپروری، ماهیگیری، صنعت، تجارت و همچنین کشتی‌سازی و دریانوردی آشنایی کامل داشتند.

به روایت مؤلفان یونان و روم باستان کاسپی‌ها از هر بوته تاک «محصول بسیار زیاد»^(۳۷) به دست می‌آورند. مؤلفان (قرن چهارم پ.م) روایت کرده‌اند که در «سرزمین کاسپی‌ها گله‌های بسیار فراوان گاو و اسب وجود دارد... رنگ پشم بزهای این سرزمین بسیار سفید است، بدون شاخ و کوتاه‌قد با دماغی بسیار پهن و بزرگ هستند. شتر نیز در آن‌جا به وفور یافت می‌شود... پشم شتران بسیار لطیف است به طوری که از نظر نرمی حتی از پشم میلطی نیز مرغوب‌تر است. البسه تهیه شده از پشم این شتران را کاهنان و کاسپی‌های ثروتمند و اعیان می‌پوشیدند»^(۳۸).

اطلاعاتی نیز در باره وجود انواع مختلف پرندگان و توسعه ماهیگیری و وجود «ماهی‌های بزرگ موسوم به 'پوزه‌دار' (ظاهراً ماهی اوزون بورون. - نویسنده)... و این‌که کاسپی‌ها این ماهی‌ها را صید و سپس آن‌ها را نمک‌سود و خشک می‌کردند...»^(۳۹) موجود است.

ما همچنین می‌دانیم که کاسپی‌ها دارای صنایع مختلف و پیشرفته از جمله پارچه‌بافی بوده‌اند (همان‌طور که در بالا اشاره شد، آن‌ها البسه پشمی گرانبه‌ای تهیه می‌کردند). دیگر آن‌که کاسپی‌ها از چربی و امعا و احشای ماهی روغن‌های گوناگون و نوعی چسب تهیه می‌کردند و «هنرمندان با استفاده از این چسب با عاج فیل اشیای بسیار زیبا می‌ساختند»^(۴۰) در باره تجارت کاسپی‌ها نیز اطلاعاتی در دست است. آن‌ها «ماهی نمک‌سود و خشک شده را بر شتران بار می‌کنند و به اکباتان می‌برند»^(۴۱) به طوری که به نظر می‌رسد کاسپی‌ها در بازرگانی ترانزیت که در کرانه‌های دریای خزر صورت می‌گرفته است و نیز در تجارت زمینی - دریایی از طریق راه‌هایی که هند را به آسیای میانه، دریای خزر و سپس به آلبانی و گُر و از آن‌جا به ریون و سواحل دریای سیاه متصل می‌کرده است، فعالیت داشته‌اند.^(۴۲)

بر حسب اسناد آرامی، در مصر کلنی‌های بزرگ نظامی سکونت داشته‌اند. این موضوع از آن جهت برای ما جالب توجه است که بر اساس این اسناد، کاسپی‌ها نیز همانند دیگر ملل تحت فرمان امپراتوری هخامنشی - پارس‌ها، خوارزمی‌ها، بابلی‌ها، ایودی‌ها، مادها - در ممفیس به عنوان کشتی‌ساز مشغول به کار بوده‌اند.^(۴۳) مسلم است که سنت و صنعت کشتی‌سازی در نزد کاسپی‌ها ریشه در اعماق قرون دارد. مشکل می‌توان تصور کرد که کاسپی‌ها در سفر مشهور تحقیقاتی پاتروکل (سال ۲۸۳ - ۲۸۲ پ.م) به دریای خزر شرکت نکرده باشند و به طور کلی چگونه ممکن است که کاسپی‌های کشتی‌ساز و دریانورد نبوده باشند؟

و بالاخره می‌دانیم که در میان کاسپی‌ها «افراد بسیار ثروتمند و اعیان (دارنده قدرت. - نویسنده)»^(۴۴) و نیز کاهنان بوده‌اند.^(۴۵) اطلاعاتی هم در باره آداب و رسوم، تجهیزات جنگی و پوشاک آنان در دست است. کاسپی‌ها دارای گله‌های سگ بودند. «سگ‌ها به همراه صاحبان خود در جنگ‌ها شرکت می‌کنند و پس از مرگ آن‌ها را با احترام در میان گورهای درگذشتگان و نیاکان خود دفن می‌کنند.»^(۴۶) این مورد که در دیگر جاها از جمله آلبانی نیز صادق است با کاوش‌های باستان‌شناسی به تأیید رسیده است.^(۴۷) با توجه به آنچه گفته شد، خبر سولین (XV، ۶) را مبنی بر این‌که پادشاه آلبانی به اسکندر مقدونی دو سگ پیشکش کرده بوده و نیز از سگ‌های آلبانیایی «در وقایع‌نامه‌ها یاد شده است» باید مورد توجه قرار داد. ما همچنین از نکاتی کوچک در باره چند مشخصه جنگاوران کاسپی اطلاع داریم: جنگجویان کاسپی «چکمه‌هایی با ساق نمدی به پا داشتند و مسلح به تیر و کمان از جنس نی بودند.»^(۴۸)

در باره آداب تدفین رایج در میان کاسپی‌ها نیز اطلاعاتی در دست است. کاسپی‌ها رسم دوران توحش قرون پیشین را حفظ کرده بودند. آنان «با گرسنگی دادن به افرادی که نشان متجاوز از هفتاد سال است موجب مرگشان می‌شوند و سپس اجسادشان را در بیابان رها می‌کنند و خود از دور به نظاره می‌نشینند: اگر پرندگان به سراغ جسد بیایند، پس درگذشته سعادتمند است و اگر حیوانات وحشی و سگ‌ها جسد را ببرند، درگذشته را نیمه سعادتمند می‌دانند، ولی اگر هیچ حیوانی به سراغ جسد نیاید، بدین معناست که درگذشته بدبخت است.»^(۴۹) وجود آدابی شبیه به این نه تنها در نزد مغ‌های مادی،^(۵۰) بلکه در جهان ایرانی از جمله در اوستای اولیه (در وندیدات) و آیین‌های متأخر زرتشتی تأیید شده است.^(۵۱) اساس این رسم بدون شک بر پایه عقیده دور نگاه داشتن عناصر طبیعی - آتش، آب، خاک - از

آلودگی اجساد است.^(۵۲) امکان دارد که این رسم نزد کاسپی‌ها تحت تأثیر قبایل ایرانی‌زبان به وجود آمده باشد (و شاید هم نه)، ولی بدون شک می‌توان تأثیر فرهنگ ایرانی را در پیدایش و تغییر و تحول نام‌های خاص کاسپی‌ها کاملاً مشاهده کرد: تقریباً تمامی نام‌های کاسپی ریشه ایرانی دارند. امکان دارد در دوران باستان کاسپی‌ها دیگر ایرانی شده بودند.

بدون تردید قرن پنجم پ.م را می‌توان زمان ظهور گسترده کاسپی‌ها در صحنه سیاسی دانست. هرودت از شرکت آنان در لشکرکشی خشایارشا به یونان خبر می‌دهد.^(۵۳) کاسپی‌ها با سپاهیان اسکندر مقدونی نیز جنگیده‌اند.^(۵۴) چنین به نظر می‌رسد که در عصر پادشاهی قدرتمند آتروپاتن، سرزمین کاسپی‌ها یا تحت فرمان این پادشاهی بوده یا در هر صورت به آن وابسته بوده است، ولی در مورد این‌که آیا سرزمین کاسپی‌ها قبل از آن جزو اتحاد یا حکومت آلبانیا بوده است یا نه، اطلاعاتی در دست نیست.

ما می‌دانیم که کاسپی‌ها در قرن دوم پ.م با تجاوزات توسعه‌طلبانه پادشاهان ارمنی روبرو بوده‌اند و سرزمین کاسپی‌ها برای مدتی از آتروپاتن جدا می‌شود.^(۵۵) استرابون می‌نویسد: «سرزمین آلبانیا شامل سرزمین کاسپی‌ها هم می‌شود.»^(۵۶)

به‌رغم تحولات فراگیر و ناگهانی مانند حرکت‌ها و جابجایی‌های قومی و نیز تغییرات سیاسی رخ داده در دوران باستان، عناصر محلی در نواحی اورمیه همچنان حفظ شده بودند. نام (مان) تی‌ین‌ها که مورخان یونان و روم باستان در طی زمانی طولانی به آن اشاره داشته‌اند، صحت این مطلب را تأیید می‌کند. سرزمین آنان که در منطقه دریایچه اورمیه واقع بود، (مان) تی‌ین نام داشته است. دریایچه اورمیه خود نیز در عهد باستان ماتی‌ین یا مان‌تی‌ین نامیده می‌شده است (استرابون، XI، XIV، ۸). نام دیگر این دریایچه به روایت استرابون (XI، XIII، ۲) کَپُوت بوده است.

(مان) تی‌ین‌ها در سرزمینی بسیار وسیع که از قسمت علیای رودهای ارس و هالیس شروع می‌شده و تا قسمت علیای رود دجله و دیاله ادامه داشته است، ساکن بوده‌اند (هرودت، ۱، ۷۲، ۱۸۹، ۲۰۲؛ III، ۹۴؛ V، ۴۹، ۵۲؛ VII، ۷۲). ماتی‌ین‌ها در همسایگی کلخیس‌ها (هکاته، ۱۸۸ fr.) و در همجواری با ارمنی‌ها و مادها (هرودت، V، ۴۹، ۵۲؛ استرابون، XI، VII، ۲؛ XI، VIII، ۸) و همچنین کادوسی‌ها (استرابون، XI، XIII، ۸) زندگی می‌کرده‌اند. بدون شک نام Ma(n)tiena با نام هوریایی (Matieni) Maiteni، Mitanni^(۵۷) مرتبط است. همچنین برای آن‌که ماتی‌ین‌ها را از تبار و منشأ هوری‌ها^(۵۸) بدانیم – که وارث تمدن والایی بوده‌اند – مدارکی وجود دارد. ماتی‌ین‌ها (و نه اجداد ایشان میتانی‌ها) به عنوان

یک قوم تشکیل یافته در ابتدای قرن پنجم پ.م ظاهر می شوند. هکاته میلطی (fr. ۱۸۸) که پیش از هرودت می زیسته است و نیز خود هرودت (VII، ۷۲) به مناسبت لشکرکشی خشایارشا به یونان، از ایشان یاد کرده اند. این قوم را مؤلفان قرن اول پ.م نیز می شناخته اند. بدین ترتیب در منابع ما در طول تقریباً پنج تا شش قرن از ماتی‌ین‌ها یاد شده است که این خود بدون تردید دلیلی بر پایداری و مقاومت کافی گروه‌های قومی و سنت‌های قومی در منطقه مورد نظر است.

بیش‌تر اقوامی که از آنان یاد شد ایرانی‌زبان بودند. این قول را می‌توان مشخصاً در باره ساگارتی‌ها، اورتوکوریبانتی‌ها، کادوسی‌ها، پاریکانی‌ها و تقریباً بدون تردید در باره داریت‌ها و پانتیمات‌ها بیان کرد.

در منابع آشوری از (A) ساگارتی‌ها با نام Zikertu یاد شده است.^(۵۹) این تشابه اسمی قبل از هر چیز به واسطه وجود گسترده زیکریتی‌های منابع آشوری و ساگارتی‌های مؤلفان یونان و روم باستان در یک سرزمین واحد است. ساگارتی‌ها در دوران باستان تقریباً ساکن همان نواحی بودند که زیکریتی‌ها قرن‌ها قبل از آن در آن‌جا می‌زیستند. زیکرتو-ساگارتی‌ها بدون شک طایفه (یا طوایف متحد) ایرانی‌زبان بودند، زیرا که تمامی نام‌های آنان ایرانی است.^(۶۰) بر اساس یک سلسله اطلاعات موجود این امکان را می‌یابیم تا ساگارتی‌ها را چه از نظر منشأ و چه از نظر زبان، قومی پارسی بشماریم. هرودت آشکارا به این موضوع اشاره کرده است (I، ۱۲۵؛ VII، ۸۵). مدارک دیگر،^(۶۱) از جمله خود نام ساگارتی‌ها،^(۶۲) نیز گواه این مطلب است.

سکونتگاه اولیه زیکرتو-ساگارتی‌ها، محدوده‌ای از شرق دریاچه اورمیه تا جنوب غربی سواحل دریای خزر بوده است.^(۶۳) حضور آنان در این محدوده حتی در قرن هشتم پ.م نیز تأیید شده است.^(۶۴) بعدها، یعنی پس از اضمحلال آشور، ساگارتی‌ها به نواحی اربیل نفوذ می‌کنند و در تمام سرزمین آشور در شرق دجله پراکنده می‌شوند.^(۶۵)

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان سکونت اقوام پارسی را در شروع هزاره نخست پ.م در کرانه‌های اورمیه تأیید کرد. در قرون نهم-هشتم پ.م این اقوام در نواحی جنوبی دریاچه اورمیه (در قسمت علیای دیاله و زاب کوچک) و در سرزمینی که در منابع آشوری و اورارتویی Parsua نامگذاری شده است،^(۶۶) سکنی داشتند. اقوام پارسی در دوران باستان در ناحیه‌ای واقع در زاویه جنوب غربی دریای خزر سکونت گزیدند (به مطالب بعدی مراجعه شود). در باره ساگارتی‌ها و منطقه سکونت آنان یعنی اساگرتا، منابع فارسی باستان

شهادت می دهند. به احتمال قوی در دوران نگارش کتیبه بیستون (Beh., II, ۹۱-۹۲) اساگرتا-ساگارتیا جزو ساتراپی ماد بوده است ولی کمی بعد به گواهی کتیبه تخت جمشید (Dar. Pers. e, I, ۱۵) به دست داریوش اول به عنوان ولایتی مستقل به نام اساگرتا از ماد جدا شده بوده است. علت این امر را به سختی می توان توضیح داد، ولی تمایل هخامنشیان به تضعیف ماد نیرومند و سرکش ممکن است علت عمده ای باشد. در عین حال باید به این موضوع توجه داشت که این قسمت جدا شده همان ماد کوچک و ماد آتروپاتن آینده گردید.^(۶۷) این وضعیت خود دال بر آن است که شکل گیری طرح های قومی و شاید هم فرهنگ آتروپاتن از اواخر قرن ششم پ.م آغاز شده بوده است. با همه این ها عمر اساگرتا به عنوان ولایتی مستقل دیر نیاید.

مؤلفان یونان و روم باستان نیز مطالبی در باره ساگارتی ها روایت کرده اند. هرودت می نویسد که ساگارتی ها «از نظر منشأ و زبان مردمانی پارسی اند، ولی پوشاک آنان نیمه پارسی و نیمه پاکتی است.^۱ سوار بر اسب می جنگند و دارای سپاه هشت هزار نفری اند که بجز خنجر اسلحه فلزی دیگری ندارند ولی دارای کمندهایی^۲ از رشته های چرم به هم تنیده شده هستند و با همین وسیله به جنگ و کارزار می روند. آنان در حالی که در کنار دشمن قرار می گیرند کمند را به طرف او پرتاب می کنند و به سمت خود می کشند و بدین ترتیب دشمن یا اسب را می گیرند. در این میان انسانی که در کمند افتاده است کشته می شود. در جنگ ها، ساگارتی ها همواره در کنار پارس ها قرار می گیرند» (VII, ۸۵).

در این جا ذکر این مشخصه قومی که هم زیکرتی ها و هم ساگارتی ها جنگجویان سواره بودند، ضرورت دارد. در باره زیکرتی ها کتیبه های سارگون (سالنامه ها، ۳۴ و همچنین «نامه به آشور»، ۷۹) و در باره ساگارتی ها هرودت (VII, ۸۵) و نیز کتیبه داریوش شهادت می دهند. علاوه بر آن پرورش اسب و سوارکاری نیز که در آن زمان در میان ایرانی زبانان رایج بوده است، دلیلی بر ایرانی بودن ساگارتی هاست.^(۶۸)

بطلمیوس هم در باره ساگارتی ها اطلاعات مهمی دارد. به روایت او (VI, ۲، ۶) ساگارتی ها در شمال زاگرس^(۶۹) و در شمال غربی نواحی ماد ساکن بوده اند.^(۷۰) این

۱. نام پاکتی ها (که در سیزدهمین ساتراپی ساکن بوده اند) در کنار ارمنی ها آمده است، به طوری که گمان می برند در بهتان امروزی در کرانه شرقی دجله می زیسته اند (بنگرید به اچ. آدونتس، ارمنستان در عصر یوستینیان، CPB, ۱۹۰۸، صفحه ۳۹۴؛ مقایسه کنید با صفحه ۱۷۵، J. Marquart Untersuchungen... II). همچنین قبیله کردی بهتا شناخته شده است (بنگرید به اچ. آدونتس، اثر یادشده، صفحه ۳۹۴).

۲. همسایگان ساگارتی ها استفاده از کمند را نمی دانستند، ولی سرمت ها و بعدها قبایل ترک زبان از آن استفاده می کردند.

محدوده را استغنان بیزانسی نیز تأیید می‌کند. به روایت او ساگارتی‌ها در ناحیه دریای مازندران ساکن بودند.^(۷۱)

ساگارتی‌ها در طی اقامت طولانی مدت خود در ماد، نمی‌توانسته‌اند بدون تأثیرپذیری باقی بمانند، زیرا که در مجموعه اسامی خاص ساگارتی نام‌هایی دیده می‌شوند که مربوط به محدوده «شمال غربی» هستند و ممکن است نتیجه تأثیرات ماد باشند.^(۷۲) جالب توجه است بدانیم که چیتران تخمه، رهبر ساگارتی‌ها، بر داریوش اول شورید و خود را پادشاه اساکرتا خواند و اصرار می‌ورزید که از اعقاب کیاکسار^۱ است.

سکونت ساگارتی‌ها در منطقه مورد نظر ما حداقل در طی دو قرن و نیم تأیید شده است. احتمالاً ساگارتی‌ها در اوایل قرن پنجم پ.م با مادها و دیگر ملل همسایه خود در هم آمیختند و در نتیجه نام خود را از دست دادند. اثر ساگارتی‌ها در مجموعه نام‌های جغرافیایی محل سکونتشان در طی زمانی طولانی حفظ شده بود. درباره ساگارتی‌ها هرودت، بطلمیوس و استغنان بیزانسی مطالبی روایت کرده‌اند. برخی از دانشمندان نام Metatti رهبر زیکرتی‌ها را با نام پادشاه ماد که در سنن باستان به Medidus^(۷۳) معروف بوده است، مرتبط می‌دانند. این اسم احتمالاً به صورت Maiōata^(۷۴) یا Viōati تلفظ می‌شده است.^(۷۵)

در سهیم بودن زیکرتو-ساگارتی‌ها در قوم‌شناسی آذربایجان جنوبی تردیدی وجود ندارد. در مورد وجود اقوامی با منشأ پارسی در نواحی جنوب غربی کاسپین در دوران باستان روایات کتسیاس و استرابون را فاسترس بوزاند (V، ۱۴) تأیید می‌کند.^(۷۶) استرابون با روایت در باره اناریاک‌ها تأکید می‌کند که آنان را «اکنون پارسی می‌نامند» (I, VII, XI). مؤلف ارمنی به غیر از پاتیاکاران به سرزمینی به نام Parsk اشاره می‌کند. علاوه بر استرابون، پولیبی (V، ۴۴، ۹) و دیگر مؤلفان یونان و روم باستان نیز از اناریاک‌ها (انپاراک‌ها) یاد کرده‌اند.^(۷۷) این اسم به معنای «غیرآریایی» است و امکان دارد که اناریاک‌ها واقعاً غیرایرانی بوده‌اند، اگرچه این را هم خوب می‌دانیم که قبایل آریایی، که اغلب با یکدیگر دشمنی می‌ورزیدند، یکدیگر را «غیرآریایی» می‌نامیدند.^(۷۸)

در مورد پارس‌های استرابون می‌توان گفت که آنان بدون تردید قومی با منشأ پارسی بوده‌اند.^(۷۹) اطلاعات استرابون همچنین این موضوع را که پارس‌ها با همگون کردن اناریاک‌ها، نام قوم خود را نیز به آنان داده‌اند، که امری بسیار عادی در جریان‌های قومی بوده است، تأیید می‌کند. ولی با تمام این احوال وجود نام «اناریاک» (نامی که به طور مستقل

۱. یا هووخستره پادشاه بزرگ ماد (۶۲۵-۵۸۵ پ.م).

ممکن نیست وجود داشته باشد) بدون هرگونه بحثی، خود دلیل بر آن است که در کنار اناریاک‌ها اقوام زیاد ایرانی‌زبان می‌زیسته‌اند.^(۸۰)

در باره منشأ ایرانی اورتوکوریبانتی‌ها که در زمان آتروپات ساکاسن نامیده می‌شدند، هیچ تردیدی وجود ندارد. آنان از اخلاف اقوام اسکیت-سکا هستند که زمانی به آسیای مقدم از جمله به آذربایجان هجوم آورده بودند. به گفته هروودت (III، ۹۲) اورتوکوریبانتی‌ها متعلق به ساتراپی ماد بودند و از قرار معلوم، در آن زمان در ناحیه آذربایجان می‌زیستند.^(۸۱) کادوسی‌ها از قبایل بزرگ و قدرتمند گروه آتروپاتن بوده‌اند که قدرت نظامی آتروپات و آتروپاتنی‌ها به میزان قابل توجهی بر آنان متکی بوده است. اولین اطلاعات راجع به آنان در آثار کتسیاس کنیدی و گزنفون مشاهده شده است. کادوسی‌ها در سرزمین وسیعی که از جنوب غربی دریای خزر^(۸۲) شروع و تا سرزمین ماتی‌ین‌ها و ارمنی‌ها کشیده شده است، سکونت داشتند.^(۸۳) مؤلفان باستانی از مادها، ماتی‌ین‌ها، آلبانی‌ها، کردوخ‌ها، اناریاک‌ها، کاسپی‌ها، (آ) مردها، سکاها، تیورها، هیرکان‌ها و غیره به عنوان همسایگان کادوسی‌ها نام برده‌اند.^(۸۴) کادوسی‌ها بدون تردید متعلق به ساتراپی یازدهم بوده‌اند.^(۸۵) آنان دارای بیست هزار سرباز پیاده مجهز به سپر و جنگ افزار سبک و چهار هزار سوار بودند^(۸۶) و به قول استرابون «نیزه‌اندازان ماهر در کوهستان‌ها به جای سواران می‌جنگند» (XIII، XI، ۴). به رغم ادعای کتسیاس در مورد اطاعت کادوسی‌ها از کوروش، کادوسی‌های جنگجو و کوه‌نشین استقلال خود را نه تنها در زمان پادشاهی ماد، بلکه از قرار معلوم در دوران هخامنشیان نیز حفظ کرده بودند. گفته کتسیاس را نمی‌توان به آسانی باور داشت، زیرا که مدت‌ها بعد، حتی در زمان داریوش سوم نیز، کادوسی‌ها نه از قبایل تابع پادشاه پارس، بلکه از متحدان آتروپاتن ساتراپ ماد بودند.^(۸۷)

ریشه نام این قوم از قرار معلوم $ka^d_t, u/iz$ است (مقایسه شود با صورت katis-k که مؤلفان ارمنی ذکر کرده‌اند). مؤلفان باستان کادوسی‌ها (یا قسمتی از آنان) را گیل^(۸۸) یا لیگ^(۸۹) خوانده‌اند. امکان دارد که در اوایل دوران باستان کادوسی‌ها «کاسپی»^(۹۰)، که نام مشترک اقوام جنوب غربی سواحل خزر بوده است، خوانده می‌شدند.^(۹۱) یادآوری این نکته که بعدها «سرزمین کادوسی‌ها» و «سرزمین کاسپی‌ها» مفاهیم کاملاً یکسانی شدند، کاملاً ضروری است.^(۹۲) به همین سبب هم می‌توان کادوسی‌ها را ساکنان ساتراپی یازدهم دانست. این امکان هم وجود دارد که «کادوسی» نام مشترک چند قوم از جمله گیل‌ها و لیگ‌ها بوده است.^(۹۳)

نام قوم gel از نظر ریشه‌شناسی با نام مکان Gelan مرتبط است (an در Gelan مشتق از ایرانی باستان ana می‌باشد). گیل‌ها (گیلانی‌ها) که بی‌تردید از اخلاف کادوسی‌ها هستند، به یکی از زبان‌های ایرانی صحبت می‌کردند. تمام نام‌های کادوسی که برای ما شناخته شده‌اند، ریشه ایرانی دارند.^(۹۴)

در باره موجودیت و ماندگاری قوم کادوسی می‌توان منابع ارمنی اوایل قرون میانه را به شهادت گرفت که از این قوم با عنوان Katisk نام برده است. بدین ترتیب در منابع موجود از کادوسی‌ها در طول دورانی حدوداً ده قرن نام برده شده است. این قوم تا به امروز نیز با نام گیلانی به حیات خود ادامه می‌دهد.

نام قوم «پانتیمات» و «داریت» ایرانی به نظر می‌رسند.

نام قوم پاریکان‌ها، که از قراین معلوم در آذربایجان جنوبی ساکن بوده‌اند،^(۹۵) به طور مشخص با Parikā ی ایرانی مرتبط بوده است.^(۹۶) در اوستا این نام یک ایزدبانو است (مقایسه کنید با «پری» که بعدها رایج شد).^(۹۷) این امر که نام قومی مأخوذ از نام خدایان باشد تعجب‌آور نیست، زیرا موارد متعددی مشاهده شده است که نام اقوام مادی مأخوذ از نام خدایان باستانی ماد بوده است.^(۹۸) البته بر هیچ پایه و اساسی نمی‌توان تصور کرد که این اسم را ایرانی‌ها روی اقوام بومی غیرایرانی زبان منطقه گذاشته باشند،^(۹۹) زیرا که ایرانی‌ها نمی‌توانسته‌اند اقوام بیگانه با خود را به نام خدایانشان بنامند. بنابراین می‌توان حدس زد که پاریکان‌ها نه تنها نامشان ایرانی بوده، بلکه خود نیز از نظر منشأ ایرانی بوده‌اند.^(۱۰۰)

ماردها که در نواحی مختلف فلات ایران و آسیای میانه و ارمنستان سکونت داشتند،^(۱۰۱) قومی دوره‌گرد بودند و به غارتگری مشهور. نام آنان در ابتدا لقبی توهین‌آمیز بوده است (واژه ایرانی marəda به معنی قاتل است).^(۱۰۲) (۱) ماردها در ماد هم سکونت داشتند.^(۱۰۳) محل سکونت آنان نواحی رود قزل اوزن (در دوران باستان امارد) بوده است. در برخی از موارد که اطلاعات بیش‌تری در باره تعلق قومی گروه‌های مختلف ماردهای مناطق گوناگون آسیای مقدم و میانه وجود دارد، ما را به ایرانی بودن آنان کاملاً مطمئن می‌سازد.^(۱۰۴) این موضوع را وجود دو شکل «مارد» و «امارد» که واژه‌های متعلق به زبان‌های ایرانی هستند، نیز تأیید می‌کند.^(۱۰۵) برخی از گروه‌های مارد از نواحی جنوب آذربایجان به ارمنستان کوچ کردند.^(۱۰۶) نقش و اهمیت ماردها در تاریخ باستان و قرون میانه ارمنستان بسیار مهم بوده است.^(۱۰۷) هرودت، کتسیاس، گزنفون، استرابون، پلینی، پومپونی مِلا، و آریان در باره (آ) مردها روایت کرده‌اند. همچنین در نوشته‌های مؤلفان ارمنی اوایل قرون میانه نیز از

ماردها یاد شده است.^(۱۰۸) بدین ترتیب ماردها به عنوان یک واحد قومی حقیقی در طول دورانی بیش از یک هزار سال در منابع ما مطرح هستند.

به نظر می‌رسد که مغ‌ها در قوم‌شناسی (نه‌تنها) آتروپاتن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند.^(۱۰۹) آنان یکی از اقوام ماد^(۱۱۰) و از مروجان افکار مذهبی مردم ماد^(۱۱۱) و کاهنان خدمتگزار آیین تقدس آتش بودند که آیین زرتشتی را تبلیغ می‌کردند و حافظ رسوم کهن و کتاب‌های مقدس اوستا بودند.

مغ‌ها زمین‌های بسیار داشته‌اند که هم در اوستا و هم در کتاب‌های مؤلفان یونان و روم باستان به آن اشاره شده است. آنان همچنین با داشتن ثروت عظیم و نفوذ عمیق در میان مردم و نیز برخورداری از یک نیروی یکدست و سازمان‌یافته، به طور یقین هم بر سیاست داخلی و هم بر سیاست خارجی پادشاهان تأثیر می‌گذاشتند. مغ‌های بزرگ و دانشمند از مشاوران بانفوذ پادشاهان به شمار می‌آمدند. آنچه گفته شد بیش از این دوره نیز برای ما کاملاً روشن بوده است.^(۱۱۲)

شاید اسم «مغ» ریشه در اصطلاح‌های اوستایی *mogu. tvis* داشته باشد [فقط یک بار دیده شده است و احتمال می‌رود به معنای «دشمن مغ‌ها (کاهنان)» باشد. عقیده دیگری هم مبنی بر این‌که این واژه متأخر و به وسیله کاهنان غرب ایران (مغ‌ها)^(۱۱۳) وارد زبان شده است، وجود دارد.] *magavan* نیز مأخوذ از *maga* و به معنای پاکیزگی برای نیایش است.^(۱۱۴) به طوری که حدس زده می‌شود، اصطلاح *magu-* در اوستا به طبقه خاص اجتماعی اطلاق می‌شده است.^(۱۱۵)

در مورد وجود مغ‌ها^(۱۱۶) به عنوان یکی از اقوام مادی، نه‌تنها می‌توان به قول مؤلفان یونان و روم باستان از جمله هرودت^(۱۱۷) استناد کرد، بلکه منابع فارسی باستان نیز بر این امر گواهی می‌دهند. اکنون و پس از کشف منابع جدید،^(۱۱۸) مادی بودن مغ‌ها کاملاً تأیید می‌گردد، زیرا در کتیبه بیستون از گئومات مغ به عنوان «اهل ماد» یاد کرده‌اند.^(۱۱۹) بنا بر آنچه گفته شد سخنان مغ‌ها خطاب به آستیاگ (ایشتویگو) و به روایت هرودت بسیار جالب توجه می‌نماید: «ای پادشاه برای ما بسیار مهم است که قدرت تو را بقا و استحکام بخشیم، زیرا در صورتی که قدرت به دست... پارس‌ها بیفتد، مادها بردگان آنان خواهند شد و مانند بیگانگان مورد اهانت پارس‌ها قرار خواهند گرفت؛ بالعکس تا زمانی که تو پادشاهی می‌کنی، ای همقوم ما، تا آن زمان ما نیز در قدرت تو سهیم خواهیم بود و به واسطه تو ما محترم خواهیم بود...» (I, ۱۲۰). اگرچه این سخنان به قلم هرودت نگاشته شده‌اند، ولی

بدون شک منعکس‌کننده واقعی است که در آن دوران از مغ‌ها به عنوان اهل ماد یاد می‌شده است.

اگرچه مغ‌ها از نظر منشأ مادی محسوب می‌شده‌اند، ولی می‌دانیم که کاهنان غالباً و بدون در نظر داشتن تعلق قومی آن‌ها «مغ» نامیده می‌شدند. مثلاً در میان مغ‌ها پارس‌ها نیز وجود داشته‌اند.^(۱۲۰) بر اساس روایت استرابون مغ‌ها در کاپادوکیه نیز وجود داشته‌اند،^(۱۲۱) و در آن‌جا آنان را pyraithoi می‌نامیدند (که امکان دارد ترجمه اوستایی athravan^(۱۲۲) باشد که نام کاهنان زرتشتی بوده است). آنچه گفته شد، البته مربوط به زمان متأخر است، ولی مغ‌ها در ابتدا یکی از اقوام ماد بودند. هیچ اساس و مدرکی وجود ندارد که بتوان بر پایه آن تصور کرد که واژه مغ یک مشخصه قومی نبوده است و تنها نام طبقه کاهنان است.^(۱۲۳)

مغ‌ها با وجود آن‌که یکی از اقوام مادی محسوب می‌شدند، ولی «اصالت» و جدایی خود را نسبت به سایر اقوام ماد حفظ کرده بودند و با توده مردمان ساکن ماد در نیامیختند. به همین سبب آن‌ها «در دهکده‌هایی بدون حصار سکونت داشتند و مجاز بودند بر حسب قوانین خاص خویش زندگی کنند...»^(۱۲۴)

در این‌که مغ‌ها از نظر منشأ و زبان ایرانی بوده‌اند هیچ تردیدی وجود ندارد. بدون شک می‌توان گفت که maga-, magu- اوستایی مأخوذ از نام قوم مغ‌های ماد بوده است. و نیز به طور مطمئن مفهوم بسیار رایج واژه روسی «Магия» [به معنای سحر و جادو. - مترجم] از نام مغ‌ها گرفته شده است. واژه «مغ» در بسیاری از زبان‌ها با واژه کاهن، اخترین، ساحر و از این دست مترادف شده است.

از قرار معلوم قوم مغ در دوران مقدم باستان به دلایلی که بر ما روشن نیست، همانند قوم اسرائیلی «لوی» تعیین روحانیان از میان خود را حق انحصاری خود می‌دانسته‌اند. از روایات مؤلفان یونان و روم باستان^(۱۲۵) چنین می‌توان نتیجه گرفت که شغل خدمتگزاری دین در میان مغ‌ها از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شده و اصولاً وراثتی بوده است. این موضوع در بُندهش - ترجمه پهلوی اوستا و مهم‌ترین مجموعه اطلاعاتی از آن دوران - تأیید شده است. چنین تصور می‌شود که مغ‌ها یا دقیق‌تر کاهنان مغ، در دوران مقدم، خادمان ادیان اولیه رایج در میان مادها، از جمله احتمالاً آیین مزدا بوده‌اند.

تقریباً تردیدی وجود ندارد که مغ‌ها دارای چند صنف بوده‌اند. آیا این صنوف همان آثرونان، کرینان، اوسیجان، گویان بوده‌اند که در اوستا از آنان یاد شده است یا نه، ما نمی‌دانیم. ولی این نیز به هیچ روی صحیح نمی‌باشد که مغ‌ها را صنفی خاص از کاهنان

برشمرد و آنان را در تقابل با صنف دیگر - آثرونان - قرار داد و نیز مغ‌ها را کاهنان قبل از آیین زرتشت و آثرونان را زرتشتی نامید.^(۱۲۶) اگر سخن از مقایسه صنف کاهنان به میان آید، باید آثرونان را با کرپنان، گویان و اوسیجان در تقابل دانست و نه با کل مغ‌ها و چنانچه بشود مغ‌ها را با گروه‌های کاهنان نامبرده در بالا مرتبط دانست، در آن صورت می‌توان فقط از صنوف مختلف در میان مغ‌ها صحبت کرد و به هیچ روی نباید مغ‌ها را یکی از صنوف هم‌ردیف با آنان شمرد. این خود توضیحی بر آن است که چرا در اوستا از مغ‌ها به طور ویژه به عنوان کاهنان (به غیر از احتمالاً یک مورد) یاد نشده است. و این به سبب آن نیست که مغ‌ها، به نظر بعضی از محققان، با آیین زرتشتی دشمنی می‌ورزیده‌اند، بلکه به این جهت است که همه مغ‌ها کاهن نبوده‌اند (اگرچه تمام کاهنان مغ بوده‌اند) ولی همه آثرونان کاهن بوده‌اند.

کاملاً روشن است که علاوه بر آیین مزدایی، «تعالیم مغ‌ها»^(۱۲۷) هم که در قرن هفتم پ.م. رواج چشمگیری در نواحی غربی ایران یافته بود، وجود داشته است. در این مورد^(۱۲۸) از جمله اشارات کاتبان تورات در باره آشنایی آنان با مغ‌ها و نیز آشنایی مؤلفان یونانی دوران مقدم با این «تعالیم» و متأثر شدن آنان از این تعالیم، خود گواه رونق و رواج این تعالیم است.^(۱۲۹)

دیوگنس لائرتیوس (I, ۷) در باره «تعالیم مغ‌ها» می‌نویسد که مغ‌ها «آتش، خاک و آب را الهه می‌دانستند». باید خاطر نشان کرد که نیایش آتش - آثر که مغ‌ها به آن جنبه اولوهیت داده بودند، منشأ در دوران هندواروپایی دارد. باورهای هندواروپاییان در باره سرشت آتشین تمامی هستی، با اسطوره ایرانی مبنی بر این‌که خداوند آسمان، آب، خاک، رستنی‌ها، جانوران و انسان را آفرید و «آتش را در آن‌ها نهاد»^(۱۳۰) منطبق است.

در ابتدای هزاره اول پ.م آتش در نواحی غرب ایران نیایش می‌شده است. وجود چند آتشکده در این ناحیه، از جمله آتشکده ماد در نوشیجان تپه، گواه این امر است.^(۱۳۱)

نیایش آتش در طول تمامی تاریخ ایران پیش از اسلام در درجه نخست اهمیت قرار داشت. نام آتروپات، اولین پادشاه آتروپاتن که به معنای «حفاظت شده آتش» است، خود دلیلی بر نقش و اهمیت آتش در زندگی معنوی آتروپاتن است.

سرودهای مربوط به آتش و نیایش آن در خرده‌اوستا، که در آن آثر پسر اهورامزدا است و خدمتگزارانش athravanbi از تیره مغ‌ها، به وفور مشاهده می‌شود، که بدون شک تأثیر بسیار بر افکار فلسفی یونانی‌ها^(۱۳۲) گذاشت و ارسطو نیز به آن اشاره کرده است.

نقش آتش و آتشکده‌ها^(۱۳۳) در آتروپاتن و وجود مغ‌های بی‌شمار در آن سرزمین، در دورهٔ ساسانیان بسیار عظیم بوده است.^(۱۳۴)

آتش در اوستا، آیین زرتشتی و آن چنان که به نظر می‌رسد، حتی در آیین مزدا هم نقش بسیار برجسته‌ای داشته است. به طوری که زرتشتیان را اغلب «آتش‌پرستان» می‌نامیدند. برخی از دانشمندان بر این عقیده‌اند که «تعالیم مغ‌ها» همان تعالیم «آیین زروان» است.^(۱۳۵) زروان، خدای اعظم آیین زروان، زمان بی‌کرانه است که در ازل و آن‌گاه که هنوز نه آسمان بوده است و نه زمین و نه هیچ مخلوقی، وجود داشته است. او در اسطوره‌ها خدایی است نیمه‌مرد نیمه‌زن که دوقلوهای اهریمن (انگره‌مینو) و اورمزد (اهورامزدا) را به دنیا آورده و، بر حسب بندهش، زروان «نیرومندتر از هر دو مخلوق نیکی و بدی است». اسطوره پیدایش زروان نمونهٔ ایرانی افسانهٔ کرونوس در اسطوره‌های یونانی است.^(۱۳۶) پرستش زروان بدون تردید در آغاز قرن ششم پ.م در نواحی غربی ایران، جایی که او را خدای نیمه‌مرد نیمه‌زن زمان می‌دانستند تأیید شده است.^(۱۳۷) ولی شواهدی هم مبنی بر آن‌که زروان در اوایل هزارهٔ نخست پ.م در میان سازندگان مفرغ‌های لرستان نیز پرستش می‌شده است، وجود دارد.^(۱۳۸)

زروان مقام بسیار مهمی در میان خدایان مغ‌های غرب ایران داشته است. برخی از دانشمندان چنین می‌پنداشتند که شالودهٔ تمامی اوستا بر پایهٔ پرستش زروان، خدای خدایان است،^(۱۳۹) که البته این تصور اغراق‌آمیز است. آنان همچنین تصور می‌کردند که پیدایش آیین زرتشت نتیجهٔ رقابت اهورامزدا با زروان بوده است.^(۱۴۰)

تمامی آنچه در بارهٔ زمان لایتناهی، آغاز آغازها می‌دانیم ما را بر آن می‌دارد تا چنین بپنداریم که آیین زروانی تعالیمی در جهت یکتاپرستی یا اصلاً خود یکتاپرستی بوده است.^(۱۴۱) آیین زروان تأثیر مهمی بر یهودیت، ابتدای مسیحیت و آیین گنوسی نهاد.^(۱۴۲)

اکنون به بحث «تعالیم مغ‌ها» باز می‌گردیم و بر پایهٔ اطلاعات مؤلفان یونان و روم باستان، از جمله پلوتارک،^(۱۴۳) چنین نتیجه می‌گیریم که اساس این تعالیم بر مبارزهٔ دو آغاز یعنی روشنایی (اورمزد-اهورامزدا) و تاریکی (اهریمن - انگره‌مینو) استوار است.

بر اساس اطلاعات اوستا و ادبیات متأخر پهلوی، مغ‌ها (و فقط مغ‌ها، زیرا که پلوتارک در شرح «تعالیم مغ‌ها» می‌نویسد: «این چنین است محتوای حکایات افسانه‌ای مغ‌ها!») نظریهٔ پیچیده‌ای در بارهٔ آخرت و قیامت داشتند که بر پایهٔ آن تاریخ جهان دوازده هزار سال طول می‌کشیده است.

مغ‌ها معتقد بودند که در سه هزار سال آخر یک سوشیانت (نجات‌دهنده) و به قولی دیگر سه سوشیانت ظهور خواهند کرد و آن‌گاه روز قیامت و رستاخیز مردگان فرا خواهد رسید: ارواح مردگان به اجسادشان باز می‌گردند و سه روز دادگاه عدل الهی برقرار می‌شود؛ گناهکاران به مجازات می‌رسند و نیکوکاران زندگانی جاوید می‌یابند.

این عقاید صحنه‌هایی از کتاب مقدس را به یاد می‌آورند که در آن آخر زمان، دادگاه عدل الهی، رستاخیز مردگان، ظهور پسر خدا مسیح نجات‌بخش و غیره تجسم شده‌اند. از همین رو برخی دانشمندان عقیده دارند که «تعالیم مغ‌ها» و به طور کلی افکار و عقاید کاهنان زرتشتی بر عقاید یهودیت - مسیحیت و معاد در آیین گنوسی تأثیر نهاده است. در عین حال نباید تأثیر مختصر و بالعکس متأخر را نیز از نظر دور داشت.^(۱۴۴)

بنابراین باید خاطر نشان کرد که جهان یهودی - نصرانی بسی از عقاید «کلیدی» را از آیین زرتشتی اقتباس کرده است.^(۱۴۵)

این نکته نیز که بعضی از مؤلفان یونان و روم باستان از وجود کتاب‌های مقدس در نزد مغ‌ها^(۱۴۶) و همچنین «کلام» زرتشت خبر داده‌اند، جالب توجه است.^(۱۴۷) همه این اخبار ظاهراً به حقیقت نزدیکند، زیرا می‌دانیم که تئوپومپوس دانشمند یونانی به دستور اسکندر مقدونی کتاب‌های مقدس زرتشتی را مطالعه کرده بود و همچنین پلینی از قول هرمیپوس مؤلف قرن سوم پ.م خبر می‌دهد که کتاب‌های مقدس مغ‌ها شامل دو میلیون سطر بوده است.

چنین به نظر می‌رسد که کتاب‌های مقدسی که مؤلفان یونان و روم باستان از آن‌ها یاد کرده‌اند، اوستا نبوده، بلکه نوشته‌های دیگری بوده‌اند.

این‌که زرتشت برای مؤلفان دوران باستان و میانه مشخص‌ترین نماینده مغ‌ها به شمار می‌آمده است، کاملاً منطقی می‌نماید.^(۱۴۸) آنان زرتشت را مؤسس صنف مغ‌ها^(۱۴۹) می‌دانستند و از او با عناوین «مغ»، «رهبر مغ‌ها»، «پیغمبر مغ‌ها»^(۱۵۰) یاد کرده‌اند. همچنین در این‌که مغ‌ها شاگردان و پیروان زرتشت بوده‌اند، مؤلفان یونان و روم باستان تقریباً اتفاق نظر دارند.^(۱۵۱) و نیز می‌دانیم که مغ‌ها (ظاهراً برخی از آنان) در دوران باستان تعالیم فرقه‌ای زروانیسم را تبلیغ می‌کرده‌اند که از دیدگاه آیین زرتشتی ملحدانه بوده است. پلوتارک در باره یکی از این رسوم می‌نویسد: «آنان با آسیاب کردن گیاهی به نام هومه، هادس (اهریمن) و تاریکی را فرا می‌خواندند.»^(۱۵۲) همچنین باید این نکته را هم در نظر داشت که حتی در زمان ساسانیان میان «تعالیم مغ‌ها» و آیین حقیقی زرتشت تفاوت قایل بودند: پیروان کیش

مانی ضمن آن‌که زرتشت را سلف مانی می‌دانستند «تعالیم مغ‌ها» را نفی می‌کردند.^(۱۵۳) به همین سبب برخی از محققان، مغ‌ها را زرتشتی‌های واقعی و برخی دیگر، بالعکس، آنان را دشمنان آیین زرتشت و کاهنان متعصب ادیان محلی می‌دانند که بعدها آیین زرتشت را پذیرفتند،^(۱۵۴) ولی بعضی دیگر معتقدند آن‌ها آیین زرتشت را به منظور نزدیک کردن و سازگار ساختن با عقاید رایج در میان توده مردم تحریف کردند.^(۱۵۵)

در هر صورت این اختلافات بعدها کاملاً از بین رفتند و مغ‌ها مروج و مدافع آیین زرتشت شدند. به همین سبب تمام کاهنانی که تعالیم زرتشت را تبلیغ می‌کردند به نام مغ نامیده شدند (واژه mubad از magupat «پیشوای مغ‌ها» در قرون میانه ساخته شد. همچنین است وضع اسامی مختلف جغرافیایی با ریشه mug). واژه مغ با athravan در اوستا هم معنا گشت و در حقیقت به جای آن نشست.

آنچه در بالا ذکر شد وجود نظام‌های دینی مزدایی، زروانی، «تعالیم مغ‌ها» و آیین زرتشت را در نواحی غرب ایران به‌خصوص در منطقه آذربایجان جنوبی که خیلی زود قسمتی از ماد شد، تأیید می‌کند. البته، ضمن متمایز دانستن این ادیان از یکدیگر، نباید موردی را که در همه آن‌ها مشترک است نادیده گرفت. و آن سرچشمه (یا سرچشمه‌هایی) بوده‌اند که همه ادیان افکار و عقاید خود را از آن برگرفته‌اند و آن چیزی نیست جز اسطوره‌های مذهبی اقوام باستانی ایرانی مأخوذ از عصر آریایی و در بعضی موارد هندواروپایی.

نقش مغ‌ها در حیات معنوی و به طور کلی فرهنگی (امکان دارد اقتصادی و حتی سیاسی) ماد - آتروپاتن آینده را نباید کم‌اهمیت دانست.

مغ‌ها با متمرکز ساختن قدرت در دستان خود و با نفوذ (دست‌کم) در زمینه حیات معنوی اجتماع، نیرویی توطئه‌گر محسوب می‌شدند. آن‌ها عاملان حوادث مهم بسیار و مشخص یا هنوز نامشخص در تاریخ دوران باستان و قرون میانه ماد و به طور کلی ایران بودند. کافی است حوادثی که با نام گئومات مرتبط بودند و نقش مغ‌ها در ویران شدن پرستشگاه‌ها به دست خشایارشا و همچنین در جنبش مزدکیان را که مریبان معنوی آن خود مغ‌ها بودند، به خاطر آوریم.

به گفته دانشمندان معتبر، در آیین زرتشت، که بدون شک مغ‌ها در شکل‌گیری آن نقش اصلی را ایفا کرده‌اند، گرایش‌های دمکراتیک که تا اندازه‌ای جوابگوی خواسته‌ها و انتظارات طبقات وسیع مردمی است، کاملاً قوی‌اند.^(۱۵۶) در گات‌ها موضوع‌های اجتماعی

با گرایش عمومی و اساساً مردمی و مبارزاتی پیشرو (منظور محتوای اجتماعی تبلیغات زرتشتی است) قویاً مطرح می‌شوند. حائز اهمیت است که مؤلف گات‌ها نه تنها با «اندیشه نیک، گفتار نیک»، بلکه با «کردار نیک» هم مردم را به مبارزه برمی‌انگیزد، چندان که به نظر می‌رسد گونه‌ای مبارزه مسلحانه و آشکار تمامی *daena* mazdayasnis است.^(۱۵۷)

به این ترتیب قسمت عمده اقوام آتروپاتن درنیامیخته با مادها، ایرانی‌زبان بودند. به سختی می‌توان گفت به چه دلیل اقوام «خودمختار» نام برده شده در بالا با مادها همگون نشدند و با آن‌ها درنیامیختند. مسلماً پاسخ‌ها یکسان نخواهند بود، ولی می‌توان حدس زد که مغ‌ها به علت موقعیت خاصی که در پرتو آیین زرتشت به دست آورده بودند، با توده مردم ماد درنیامیختند. اقوام دیگر هم، از جمله کادوسی‌ها، به سبب داشتن نیرو و قدرت جنگی و نیز سکونت در کوهستان‌های صعب‌العبور و عوامل دیگر، استقلال عنصر قومی خود را حفظ کرده بودند. به خاطر بیاوریم که نه امپراتوری ماد توانست بر کادوسی‌ها غلبه کند و نه امپراتوری هخامنشی. حتی نقشه اسکندر مقدونی هم برای استیلا بر کادوسی‌ها عملی نگردید (به پایین‌تر مراجعه شود). بنابراین فرمانروایان آتروپاتن مجبور بودند کادوسی‌ها را مد نظر قرار بدهند.

در عصر پادشاهی ماننا در سرزمین مورد نظر ما، عنصر قومی ایرانی‌زبان وجود داشته است،^(۱۵۸) ولی در آن عصر در آذربایجان جنوبی عناصر قومی محلی نه تنها حفظ شده بودند، بلکه غلبه هم داشتند.

از زمان استیلای مادها تابلوی قومی-زبانی منطقه به شدت شروع به تغییر می‌کند. گروه‌های مادی پس از فتح ماد در آذربایجان جنوبی سکنی گزیدند، ولی این اسکان را هم از نظر شکل و هم از نظر خصوصیات باید از مهاجرت اقوام ایرانی‌زبان متمایز دانست، زیرا این مهاجرت که در اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول پ.م صورت گرفت معلول جابجایی توده عظیم جمعیتی بود که گروه‌های بسیار از آن در نواحی ماننا اسکان گزیدند. استقرار مادها در این مکان، بر حسب قراین، یک مهاجرت کوچک بوده است که با جابجایی گروه‌های نسبتاً کوچک یا احتمالاً چند خانواده - که اغلب در تاریخ مشاهده شده - صورت گرفته است.^(۱۵۹) این جریان ممکن است در طی زمانی نسبتاً طولانی ادامه داشته، ولی نتایج آن کاملاً «صحیح» است. اسکان روس‌ها در سیبری یک نمونه از این گونه مهاجرت است.

۱. برای اطلاع بیش‌تر در باره اصطلاح *daena* (دین و مذهب) بنگرید به

Nyberg H.S. Die Religionen des alien Iran, s. 118